



علوی تبار: بحث اخلاق قاعدتا بحث گسترده، پرموضوع و پرمسأله‌ای است که شاید نتوان به این شکل به تمام ابعاد آن پرداخت. فکر می‌کنم آنچه ما را به این بحث کشانده، یک دغدغه عملی است نه صرفاً یک بحث نظری. با این حال به نظر می‌رسد توافقی میان همه ما وجود دارد و آن هم این است که جامعه ما دچار بحران اخلاقی است. حتی همه ما قبول داریم که برخی از مشکلات موجود در زمینه‌های دیگر، در مشکلی که در زمینه اخلاق در جامعه ما رخ داده، ریشه دارند. در واقع ما با یک نگرانی آسیب‌شناسانه به بحث اخلاق پرداخته‌ایم و از این زاویه شروع به کار کرده‌ایم، نه از یک بحث و دغدغه صرفاً نظری.

این سوال برای خود من مطرح بود که آیا این بحث روشن و واضح است که جامعه ما دچار بحران اخلاقی است؟ این مسأله را با چند نفر در میان نهادم و دیدم بعضی‌ها منکر آنند که چیزی به نام بحران و مشکل اخلاقی در جامعه ما وجود دارد؛ برخی هم آن را علت مشکلات نمی‌دانند یا مثلاً فکر می‌کنند در رتبه‌بندی مشکلات، در جایگاه نخست قرار ندارد.

سوالی که برایم مطرح شد، این بود که اگر ما وجود بحرانی به نام اخلاق را تایید کنیم، اولین مسأله این است که چگونه می‌توان آن را اندازه گرفت، یعنی چه شاخص و معیاری وجود دارد که روشن می‌کند در یک جامعه بحران اخلاقی وجود دارد یا ندارد؟ یا مثلاً شدت و ضعف آن چقدر است؟ همان‌طور که ما در حوزه‌هایی مثل اقتصاد یا سیاست شاخص‌هایی یا به اصطلاح چراغ قرمزهایی داریم، آیا در این جا هم چراغ قرمزی داریم یا خیر؟

اگر پاسخ به سوال اول مثبت بود و توانستیم به شکلی که قابل گفت‌وگو باشد، یعنی صرفاً یک اعتقاد یا باور شخصی نباشد، شاخص و مقیاسی هم برای اندازه‌گیری آن به دست بیاوریم، سوال بعدی این است که چگونه آن را توضیح می‌دهیم؟ یعنی آیا یک تئوری کلی داریم که وضعیت اخلاقی جامعه را تبیین کند یا نه؟

اگر یک تئوری کلی داریم، آیا این تئوری در مورد ایران هم جواب می‌دهد یا نه؟ از چه متغیرهایی می‌توان به عنوان متغیر توضیح دهنده استفاده کرد؟

فکر می‌کنم برای پاسخ دادن به این سوال باید به حوزه‌های مختلفی وارد شد. مثلاً اگر از حوزه دین‌شناسی

بررسی جامعه اخلاقی

محسن کدیور، سروش دباغ، علیرضا علوی تبار

آیین بر آن شد که موضوع "جامعه اخلاقی" و ابعاد آن را از زوایای گوناگون بیشتر بررسی کند و از خلال آن، مسائل مبتلا به و ملموس جامعه را در حوزه‌های گوناگون، فرا روی اصحاب نظر و کنشگران عرصه سیاست قرار دهد؛ به این منظور نخستین میزگرد "جامعه اخلاقی" با حضور آقایان دکتر محسن کدیور، دکتر سروش دباغ و دکتر علیرضا علوی تبار برگزار شد تا مسأله را از زاویه دین، فلسفه اخلاق و جامعه‌شناسی واکاوند. با سپاس فرلوان از استادان ارجمند بی‌مقدمه زمام سخن را به آنان می‌سپاریم.

به موضوع نگاه کنیم، یکی از مسائل تاکید بر فقه است که ادعا می‌شود منجر به دور شدن جامعه از اخلاق شده است. یا مثلاً اخلاق جنسی موجب دوری ما از رفتار اخلاقی شده یا این که اخلاق در جامعه ما تعبدی است و پشتوانه عقلی و دفاعی ندارد. به نظر من هنوز صورت مساله برای ما روشن نیست و در این باره دچار ابهام هستیم. در زمینه جامعه‌شناسی اخلاق به زبان فارسی، ما تا مل اندکی روی این مساله داشته‌ایم. یک کتاب بسیار قدیمی از گورویچ با ترجمه آقای دکتر حبیبی به نام اخلاق نظری و علم آداب، جامعه‌شناسی ارزش‌ها از دکتر صنایع و کار تازه آقای دکتر چلبی با نام تحلیل اجتماعی در فضای کنش که دارای چارچوبی نظری است، بخش عمده منابع ما را در این زمینه تشکیل می‌دهند.

بنابراین این سوال را با دوستانی که دارای حساسیت‌های مشترک هستند در میان بگذاریم و آن را از منظر دین‌شناسی، جامعه‌شناسی و وضعیت فلسفه اخلاق مورد بحث قرار دهیم تا صورت مساله باز شود و بتوانیم از آن بهره‌ای ببریم.

یکی از پیش فرض‌های مطرح این است که به نظر برخی، جامعه ما دچار بحران اخلاقی نیست یا این که وضعیت از جوامع دیگر حادث نیست. به اعتقاد این افراد همه جوامعی که می‌شناسیم در حد جامعه ما دچار بحران اخلاقی هستند، بنابراین نباید مشکلات را به مساله اخلاق، تغییر یا تقلیل داد؟ این‌ها مسائلی هستند که ذهن مرا در این باره به خود مشغول کرده‌اند، البته پاسخ‌هایی هم برای آن‌ها دارم.

کدیور: بحث جامعه اخلاقی خوشبختانه با چند پرسش مکتوب آغاز شد. دوستانی که این پرسش‌ها را طرح کرده‌اند، مسائلی را مسلم فرض کرده‌اند:

اول: بحران هویت اخلاقی؛ هویت واژه بسیار مبهمی است. درباره پرسش اول، ابهاماتی وجود دارد، از جمله آیا در دو سال اخیر با چنین بحرانی مواجه شده‌ایم یا در ده سال اخیر؟ آیا به راستی قبل از دوره اصلاحات و دولت اخیر، دچار بحران‌های اخلاقی نبودیم؟ در سه دهه اخیر، یا قبل از انقلاب چطور؟ حتی می‌توان پرسید آیا ایرانیان قبل از اسلام اخلاقی بوده‌اند؟ آیا اجداد ما پس از گرویدن به اسلام اخلاقی‌تر شدند؟ دوم: ارائه معیار، بسیار مفید است، اما در این حوزه

کار ساده‌ای نیست. جامعه مدنی تا حدودی تعریف مشخصی دارد، اما جامعه اخلاقی چنین نیست. مدتی است همه از اخلاق دم می‌زنند. به نظر می‌رسد اخلاق جزء مظلوم‌ترین واژه‌هاست، چون فراوان از آن سخن گفته می‌شود اما کمتر رعایت می‌شود. با این حال اگر از گویندگانی که سنگ اخلاق را به سینه می‌زنند، بی‌رسید مرادتان از اخلاق و پیوند اخلاقی چیسته بعید می‌دانم پاسخ بایسته‌ای دریافت کنید.

سوم: آسیب‌های اخلاقی؛ آیا مشکلات فعلی جامعه ما ناشی از حقوق، قانون یا فقه است؟ آیا ما می‌توانیم قانون اخلاقی داشته باشیم یا نه؟ آیا می‌توان به قانون و حقوق، صفت اخلاقی افزود یا خیر؟ آیا اصولاً ممکن است فقه را اخلاقی کنیم، به این معنی که به جای فقه یا حقوق، از اخلاق استفاده کنیم؟ آیا قانون را باید به جای فقه، از اخلاق می‌گرفتیم؟ آیا این امر اساساً ممکن است؟ با توجه به ابهاماتی که متوجه این پرسش‌هاست پیشنهاد می‌کنم در بدو امر بحث را حول چند محور مشخص سامان دهیم. در صورت توافق حول این محورها، پیشنهادهای مشخص خود را مطرح خواهیم کرد.

دبایغ: بخش‌هایی از سوالات، و شاید هم پررنگ‌ترین آن‌ها، به جامعه‌شناسی اخلاق مربوط می‌شود که من در آن تخصصی ندارم. این بحث هم صبه تجربه دارد و هم باید ناظر به آمار و نظریه باشد.

البته من هم در این باره یک ملاحظاتی دارم، اما ابتدا شکل کار را باید مشخص کرد. آیا این بحثه توصیفی است یا توصیفی؟ ما چه معنایی از بحران را مراد می‌کنیم؟ شاید تصور ارزش‌های اخلاقی را بحران نامیده‌ایم که یک امر Discriptive است. اما اگر مرادمان این است که اتفاق بدی رخ داده باید آن را در Context و سیاق تاریخی‌اش مورد مطالعه قرار دهیم و روشن کنیم چه عواملی معرفتی و چه عوامل غیرمعرفتی‌ای در بروز آن نقش داشته‌اند؟ آیا می‌خواهیم ارزش‌دوایی کنیم و بگوییم این امر بد بوده؟ اگر دوران گذار را می‌گذرانیم، این‌ها اقتضائات زبانی تاریخی این دوره‌اند؟ این‌ها ملاحظاتی است که به نظر من باید در خصوص آن‌ها توضیح داد.

علوی تبار: برای محدود کردن بحث، دو مساله مهم را مطرح می‌کنم:

۱. موقعیت اخلاق در زندگی امروزی؛ این زندگی امروزی فقط بخش عملی را در بر می‌گیرد.

باید روشن کنیم اخلاق در حال حاضر در جامعه ما چگونه است؟

مثلاً دکتر کدیور عنوان می‌کند چون در این جا اخلاق متکی بر دین است و اقبال به دینداری به دلایلی کم شده، گرایش به اخلاق هم کاهش یافته. یا دکتر دبایغ می‌گوید اگر ما می‌توانستیم یک سیستم اخلاقی کمتر تعبدی و بیشتر عقل پذیر ارائه کنیم که با زندگی امروزی سازگارتر بود، شاید آنچه امروز به تخلف اخلاقی تعبیر می‌شود کمتر در جامعه دیده می‌شد. یا مثلاً کسی ادعا کند که نظام رانتی اقتصادی، خودش اخلاق شکن و فسادپرور است و مرزها را زیر سوال می‌برد. این‌ها سه نگاه مختلف به یک موضوع هستند و در واقع، هر کدام موقعیت اخلاق در زندگی امروزی را مشخص می‌کنند.

۲. نکته دیگر، ارزیابی همین خواسته "جامعه اخلاقی" است.

می‌توانیم موقعیت اخلاقی را در جامعه خودمان، از منظر فلسفی، تجربی، جامعه‌شناسی، دینی و... تشریح کنیم سپس یک تقاضای مشخص و خاص به نام "جامعه اخلاقی" را بویژه در قیاس با ضد آن، یعنی جامعه غیر اخلاقی ارزیابی کنیم. می‌توان در این باره سوالاتی را مطرح کرد: آیا این یک خواسته قابل دفاع است؟ آیا در مقایسه با مفهوم ضد آن، یعنی جامعه غیر اخلاقی، یک مفهوم قابل گفت‌وگو است؟ آیا می‌توان چنین مفهوم‌سازی‌ای کرد و آیا به این معنا، می‌توان نشان داد جامعه‌ای غیر اخلاقی است؟ چون دوستان این دقت را دارند که جامعه بدون حداقل‌هایی از اخلاق اساساً نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. چه عواملی پایبندی یک جامعه به اخلاق را تامین می‌کند؟ کدام عامل بیشترین توانایی را در توضیح بی‌اخلاقی جامعه فعلی ما دارد؟ همچنین یک سوال جدی را در حاشیه مطرح می‌کنم که چرا هیچ کس از وضع اخلاقی جامعه ما راضی نیست؟ دین که ظاهراً در موقعیتی هژمونیک قرار گرفته است. آیا با معیارهای دوگانه‌ای مواجهیم، یعنی هر کدام اخلاق را از دو زاویه دارند طرح می‌کنند؟ سوالاتی که برای من مطرحند، از این نوع هستند.

به نظر من باید این محدوده‌ها را در نظر گرفت. اگر بخواهیم درباره تئوری‌های اخلاقی سخن بگوییم، بحث‌های مفصلی مطرح می‌شود. از سوی دیگر اگر بخواهیم خیلی جامعه‌شناسانه

وارد بحث اخلاق بشویم، ظاهرا در این زمینه کار چندانی نشده است. برای من بسیار تعجب آور بود که وقتی به تمام کتاب‌های جدید جامعه‌شناسی رجوع کردم، دریافتم تنها ارجاج، همان مقاله اصلی گوروپچ^۱ در وضعیت جامعه‌شناسی معاصر است. هنوز هم دور کیم با دیدگاه خاص خودش حاکم است که به نظر من خیلی هم کمکی به ما نخواهد کرد. البته به جز بحث آقای دکتر چلی در حوزه جامعه‌شناسی اخلاق که بسیار تلفیقی است. من دو عنوان پیشنهاد می‌کنم با سولاتی در همین دو زمینه.

کدیور: چندی قبل در بحثی عمومی عنوان شد که ما در حوزه اخلاق به نوعی دچار جهل مرکب هستیم، یعنی نمی‌دانیم که غیر اخلاقی رفتار می‌کنیم و نمی‌دانیم که نمی‌دانیم. در مقابل، جهل بسیط است که نمی‌دانیم، ولی می‌دانیم که نمی‌دانیم، برای این مساله می‌توان شواهد بسیاری ارائه کرد.

یک پرسش مقدماتی آن است که در حوزه اخلاق، در دوره معاصر، جامعه ما با چه مسائلی مواجه است؟ این پرسش از سه زاویه مقید شده است: به لحاظ زمان به دوره معاصر، به لحاظ مکان به جامعه ایران و به لحاظ حوزه بحث به اخلاق.

من در پاسخ به این پرسش مقدماتی، نمی‌گویم ما دچار بحران اخلاقی هستیم. بحران تعاریف خاصی دارد. دوستانی که مدعی هستند ما با بحران اخلاقی مواجه هستیم، قطعا باید پاسخگو باشند. مثلا به جوامعی اشاره کنند که از هر حیث اخلاقی هستند و یا این که اثبات کنند جامعه ما برخلاف دیگر جوامع از هر حیث غیر اخلاقی است. نه جوامع دیگر الگوهای جامعی از اخلاق هستند، نه جامعه ما به غایت بی اخلاق است. فکر می‌کنم باید مشخص کنیم در چه حوزه‌هایی با مشکل اخلاقی مواجهیم و در چه ابعادی به لحاظ اخلاقی کمتر مشکل داریم. ما در مقایسه با دیگر جوامع در بعضی ابعاد، جلوتر هستیم و در بعضی ابعاد، عقب‌تر. اگر چنین باشد، باید بکوشیم مواردی را که در آن از دیگر جوامع عقب‌تر هستیم، مشخص کنیم.

آیا بین ایران قبل از انقلاب و ایران پس از انقلاب به لحاظ اخلاقی تفاوت معنی‌داری قابل شناسایی است؟ مطمئنا در مواردی تغییراتی داشته‌ایم. به عنوان مثال وارد شدن دین و روحانیت در حوزه قدرت سیاسی بر اساس اصول اخلاقی، تبعاتی داشته است. به عنوان نمونه، در جامعه ما "نفاق"

ظاهر سازی و دورویی^۲ افزایش یافته است. این یک بحث دقیق اخلاقی می‌طلبد، ولی این که آیا در این جامعه دروغ و فریب و خلف وعده نبوده و همگی اخیرا پیدا شده است، تردید دارم. جامعه باستانی ما از گذشته‌های دور به این بلیات اخلاقی مبتلا بوده، هر چند این امراض اخیرا به دلایلی شدت پیدا کرده است.

در جوامع ایرانی نسبت به جوامع دیگر (منظور جوامع اروپایی است)، ایرانی‌ها بیشتر دروغ می‌گویند، متاسفانه شدت دروغ‌گویی در جامعه ما بیشتر است.

این را می‌توان به عنوان یکی از عوامل تاریخی مورد بحث قرار داد. این دروغ‌گویی نهادینه در جامعه ما، نه لزوما ناشی از دین ماست و نه لزوما ناشی از وضع اقتصادی ما، بلکه عاملی بزرگ‌تر دارد که می‌توانیم آن را ام‌المسائل یا ام‌المصائب یا علت‌العلل شیوع نسبی عدم صداقت در جامعه ایرانی بدانیم. این عامل "استبداد" است. استبداد باعث می‌شود جامعه از اخلاق تهی شود، دورویی و نفاق در بطن جامعه نهادینه گردد، ریاکاری و دروغ، تبدیل به شیوه رایج شوند، فضائل انسانی زیر پا گذاشته شوند و ردائل ارزش شمرده شوند.

استبداد بزرگ‌ترین دشمن جامعه اخلاقی است. به نظر می‌رسد اهمیت جامعه اخلاقی خود را در این دو پرسش بیشتر آشکار می‌کنند: یکی این که جامعه اخلاقی یعنی چه و اخلاقی بودن چه شاخص‌هایی دارد؟ دیگری این که جامعه با چه آسیب‌های اخلاقی مواجه است و چه عواملی به اخلاق جامعه صدمه می‌زند؟ امیدوارم با کمک هم بتوانیم در دو حوزه مثبت و منفی به چند شاخص بنیادی برسیم.

دباغ: در مورد نکاتی که اشاره کردید، درباره اخلاق تابع مصلحت یا حکومتی شدن دین، سیاسی شدن دین، غلبه نگاه فقهی و این که این موارد باعث شده‌اند اخلاق کمتر مطرح شود، فکر می‌کنم تصویری شاید مذبوم با بسیار دم دستی از مفهوم مصلحت یا نتیجه در ادبیات ما مطرح شده است، چه در نوشته‌های روشنفکری چه در نوشته‌های سیاسی؛ گویی تخفیفی است از مفهوم مصلحت، از روا بودن یا ناروا بودن آن در سازوکار اخلاقی. همچنین از استثناء پذیر بودن ارزش‌های اخلاقی صحبت شد. یک عده معتقدند همواره می‌توان از این مسائل، در عین آن که عدول از اخلاقی بودن صورت نگیرد، دفاع کرد. درباره مقایسه تطبیقی هم که نشان می‌دهد ما به چه معنا دچار

بحران اخلاقی هستیم، اگر ملاک‌هایی مثل مصلحت داشته باشیم، به نظر من لزوما به معنی بحران اخلاقی نخواهد بود؛ البته بحث من ابعاد سیاسی ندارد. به نظر من خیلی از این موارد تابع اقتضائات دوران گذار ماست. پاره‌ای از نکات که مطرح شد، به این نتیجه ختم نمی‌شود که ما دچار بحران اخلاقی هستیم.

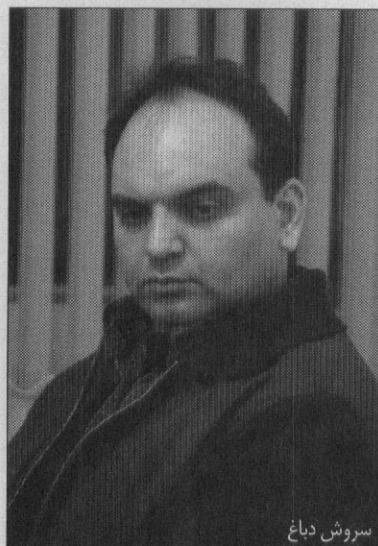
علوی تبار: فکر می‌کنم می‌توانیم از دو نوع اخلاق در جامعه صحبت کنیم. بگذارید از این‌جا شروع کنیم؛ مثالی می‌زنم، ما چه موقع به یک سیستم دینی می‌گوییم؟ ما با تعریفی که از سیستم داریم، گاهی سیستمی را دینی می‌دانیم، به این معنا که اجزای آن سیستم دینی هستند. گاهی می‌گوییم سیستم دینی است، به این معنا که ساختار سیستم دینی است، یعنی روابط نسبتا پایدار بین اجزاء بر مبنای دین تعریف شده است. گاهی می‌گوییم سیستم دینی است، به این معنا که برون‌داد سیستم دینی است، یعنی حاصل سیستم دینی است. حال می‌توان نتیجه گرفت که به همین قیاس، سه نوع تعریف از جامعه اخلاقی به عنوان یک سیستم وجود دارد:

۱. جامعه‌ای که در آن افراد اخلاقی‌اند یعنی از لحاظ باور و رفتار؛ ۲. جامعه‌ای که ساختاری اخلاقی دارد؛ ۳. جامعه‌ای که حاصل آن اخلاقی است.

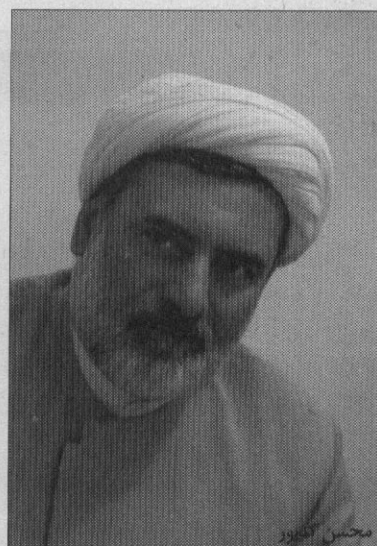
اگر فردگرایی روش شناختی را بپذیریم، یعنی معتقد باشیم چیزی به نام جامعه وجود ندارد و جامعه مجموعه‌ای است از افراد، در این صورت به جای صحبت از جامعه اخلاقی، باید از افراد اخلاقی سخن بگوییم. ولی اگر جمع‌گرایی روش شناختی را پذیرفته باشیم، آن زمان جامعه مستقل از تک‌تک افراد است و می‌توان از اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن آن صحبت کرد. **کدیور:** اگر اخلاق تحویل به عدالت شود، آن وقت چه تفاوتی بین حقوق و اخلاق وجود دارد؟ **دباغ:** از منظر فلسفه اخلاق جدید، اخلاق اساسا صبغه اجتماعی (Social) دارد؛ یعنی اساسا تنظیم رفتار ما از آن حیث که کنشگری در سطح اجتماع هستیم، مد نظر است، نه از آن حیث که از منظر شخصی، فردی در پی کمال انسانی است. این دست مسائل به روانشناسی اخلاق احاله می‌شوند. در تئوری اخلاق، عدالت هم به عنوان یکی از ارزش‌های اخلاقی مطرح است. **علوی تبار:** آیا اخلاقی بودن در مدل‌های جدید اخلاق، خصوصیات رفتار فردی است یا خصوصیات نهادهای اجتماعی؟



علیرضا علوی تبار



سروش دباغ



محمّد تالعی

شمرده می‌شود. با این تلقی ما فعل اخلاقی را فقط متوجه آحاد جامعه نمی‌کنیم، بلکه نهادهای اجتماعی هم شامل آن هستند، چه نهادهای رسمی، مانند دولت و چه حتی نهادهایی که در جامعه مدنی وجود دارند. به همین دلیل فعل اخلاقی هم می‌تواند از فرد سر بزند و هم از نهاد اجتماعی. فعل ضد اخلاقی یا غیر اخلاقی هم ممکن است از هر دو طرف سر بزند. بنابراین تاکید می‌کنم که مراد ما از جامعه اخلاقی، جامعه‌ای است که افرادش غالباً با یکدیگر مراد اخلاقی داشته باشند، آن هم به شکل یک رویه. علوی تبار: به نظر می‌رسد می‌توان سه تعریف یا تعبیر و تفسیر از عنوان جامعه اخلاقی داشت. یکی تعبیری است که می‌توان آن را "جامعه خوب سامان یافته" نامید: تعبیری که راولز آن را به کار می‌برد. یکی تعریفی است که جامعه اخلاقی را مترادف "جامعه بدون اختلال هنجاری" می‌گیرد و دیگری هم تعریفی است که جامعه اخلاقی را با "جامعه با اکثریت اخلاقی" مساوی می‌دارند.

گاهی جامعه اخلاقی به معنای جامعه خوب سامان یافته یا نظم اجتماعی مطلوب به کار می‌رود. راولز این مفهوم را زیاد به کار می‌برد. در واقع جامعه اخلاقی، جامعه‌ای است که در آن همه نهادهای اجتماعی، قوانین، تصمیم‌ها و تدابیر اتخاذ شده در همه عرصه‌های اجتماعی تابع یک فضیلت اخلاقی محوری هستند. راولز معتقد است این فضیلت اخلاقی محوری، عدالت اجتماعی یا عدالت توزیعی است. به عبارت دیگر، از نظر راولز جامعه اخلاقی جامعه‌ای است که در

تعریف می‌شود. نهاد در مدل دور کیم چیزی مستقل از افراد است. ما نمی‌توانیم اخلاق را فقط به رابطه بین افراد محدود کنیم. اجازه بدهید مقداری در این مفهوم تدقیق کنیم. گدیور: برای تدقیق بحث می‌توان گفت: "جامعه‌ای که رعایت حداقل ضوابط اخلاقی در آن رویه غالب و نهادینه شده باشد به نحوی که زیر پا گذاشتن آن‌ها توسط افراد و نهادهای اجتماعی ناهنجار شمرده شود، جامعه‌ای اخلاقی است." در واقع رکن تعریف و توصیف ما "رعایت حداقل ضوابط اخلاقی" آن هم به شکل رویه غالب یا نهادینه شده است. در خصوص ضوابط اخلاقی هم می‌توان گفت اکثر جامعه باید به آن‌ها باور داشته باشند، نه صرفاً به این خاطر که در یک جامعه زندگی می‌کنند، آن‌ها را رعایت نکنند. اخلاقی عمل کردن تبدیل به هنجاری شده باشد که هم از طرف جامعه الزام شود و هم درون افراد آن‌ها را به آن ملزم کند. یعنی در درون خود هم این امر را بیسندند و نه صرفاً به دلیل پسند دیگران آن را مراعات کنند. ما برخی قوانین را در جامعه رعایت می‌کنیم، اما به آن‌ها اعتقادی نداریم، در حالی که اخلاق با قانون فرق می‌کند. در این جا شخص هم ملاک است و صرف رعایت اجباری، به هیچ وجه نمی‌تواند ملاک باشد. فرد باید باور داشته باشد، باوری معطوف به عمل.

نهادهای هم در این تعریف وارد شده‌اند، به گونه‌ای که زیر پا گذاشتن ضوابط اخلاقی هم توسط افراد و هم توسط نهادهای اجتماعی، ناهنجار

دباغ: هر دو را در بر می‌گیرد، فرد در سازمان، از آن حیث که یک کنشگر است، وظیفی به عهده دارد، مانند تنظیم مناسبات با دیگران از قبیل وفاداری و ...، اما در اخلاق حرفه‌ای، سازمان هویتی مستقل دارد. یعنی چنین نیست که صرفاً درباره کنشگران اخلاقی بحث می‌کنیم. خود سازمان در جایگاه خود به مثابه یک هویت مستقل، محمل کلام است. بحث‌های راولز و تئوری‌های اخلاقی، صبغه‌ای کاملاً اجتماعی دارند مانند عواملی از قبیل امر به معروف و نهی از منکر (البته به آن معنا که مباحث مطرح شده دینی هستند و نه به این معنا که لزوماً اخلاقی بین آن‌هاست). آنچه بیشتر صبغه فردی دارد محث روان‌شناسی اخلاق است به عنوان مثال فرد چه کند تا حسد در او کم شود. تئوری‌های اخلاقی، امور فرد را از آن حیث که یک کنشگر و فاعل اجتماعی است، در بر می‌گیرند.

گدیور: اخلاق هم صفت فرد است و هم صفت فرد به اعتبار اجتماعی بودنش. اما بالاخره این انسان است که اخلاقی یا غیر اخلاقی است. بیشتر بحث ما حول روابط اخلاقی فرد با دیگران است. نهادهای اجتماعی هم می‌توانند رفتار اخلاقی یا غیر اخلاقی داشته باشند. مثلاً دولتی که دروغ بگوید هم رفتار غیر اخلاقی دارد.

علوی تبار: باید بین کنشگر جمعی با نهاد اجتماعی تفاوت قائل شد. سازمان مجموعه‌ای از افراد کنشگر است و نهاد ظاهراً در مدل‌های جمع‌گرای روش‌شناختی، مستقل از افراد

همه عرصه‌ها، نظیر قانون اساسی، خط‌مشی‌گذاری اقتصادی، نظام آموزشی، نحوه گردش قدرت سیاسی و به طور کلی ساختار اساسی جامعه مبتنی بر اصول عدالت باشد. البته توضیح می‌دهد که جامعه آرمانی، جامعه‌ای است که همه فضیلت‌ها در ساماندهی یا ساختارهای بنیادین آن نقش دارند ولی در میان این فضیلت‌ها از همه مهم‌تر، فضیلت عدالت است. می‌دانید که نظریه عدالت راولز در نوشته‌های اولیه‌اش مانند عدالت به مثابه انصاف و نظریه‌ی درباره عدالت، یک نظریه اخلاقی هم هست. حتی خودش هم تأکید می‌کند که قصد دارد جایگزینی برای دیدگاه‌های فایده‌باور ارائه کند و اعتقاد دارد که می‌توان این کار را کرد. به هر حال یک تعریف از جامعه اخلاقی هم این است که بگوییم جامعه‌ای که در واقع محتوای عدالت توزیعی و اصول آن در ساماندهی‌اش یا در ساختارهای بنیادین‌اش رعایت شده باشد، جامعه‌ای اخلاقی است.

کدیور: آیا با این تعبیر، فضایل اخلاقی به عدالت تحویل و تقلیل نمی‌یابند؟

علوی تبار: خیر، به نظر راولز مهم‌ترین فضیلت در ساماندهی اجتماعی، عدالت است.

کدیور: عملاً می‌توان گفت بر این اساس، جامعه اخلاقی با جامعه عادلانه مساوی شده است.

علوی تبار: بلی. این در واقع یک تفسیر از جامعه اخلاقی است. یک تعریف دیگر از جامعه‌ای اخلاقی، "جامعه فاقد اختلالات هنجاری" است. نوعی اختلال اجتماعی یا اختلال هنجاری وجود دارد که (Normative Disorder) خود دارای اشکال مختلفی است. مثلاً در جامعه‌شناسی می‌گویند جوامع به ۵ شکل ممکن است دچار اختلال هنجاری شوند. دقت داشته باشیم که در مباحث جامعه‌شناسی هنجار، انتظار یا دستوری است که خواهند یا بیان‌کننده معینی ندارد. یعنی هیچ شخص خاصی درباره آن از انسان انتظار ندارد اما توجه به آن برای همه مطرح است. اگر بپذیریم که هنجارها مفهومی وسیع‌تر از اخلاق دارند اما به هر حال اخلاق هم جزئی از آن‌هاست به لحاظ اخلاقی "جامعه اخلاقی، جامعه‌ای است که اختلال هنجاری ندارد". اختلال هنجاری هم اشکال مختلف دارد. اساساً آن‌هایی که جامعه اخلاقی را بیشتر با تأکید بر جامعه فاقد اختلالات هنجاری تعریف می‌کنند در جامعه‌شناسی از سنت دور‌کیمی متأثر هستند. این نظریات معمولاً ۵ شکل برای اختلالات هنجاری بر می‌شمارند؛ یکی قطبی شدن هنجاری است، دوم تضاد

هنجاری است. سوم ناپایداری هنجاری، چهارم ضعف هنجاری و پنجم بی‌هنجاری یا آنومی است. همه این‌ها را اشکال مختلف جامعه‌ای می‌دانند که دچار اختلال هنجاری شده است. بحث ما این است که در واقع، جامعه اخلاقی در این تعبیر بخصوص "جامعه‌ای است که فاقد اختلالی به نام ضعف هنجاری باشد" (در مباحث جامعه‌شناسی بخصوص جامعه‌شناسی دور‌کیمی، هنجار ترکیبی است از علقه و تعهد، یعنی هم یک نوع کنش و دل‌بستگی وجود دارد و هم یک نوع مسئولیت. وقتی علقه مشترک و تعهد نسبت به هنجار در بین اکثریت افراد یک جامعه ضعیف می‌شود، می‌گویند آن جامعه دچار ضعف هنجاری شده است).

تعریف سوم از جامعه اخلاقی، یعنی "جامعه‌ای با اکثریت اخلاقی"، تقریباً با تعریفی که آقای کدیور ارائه کردند مطابق است؛ یعنی جامعه‌ای که اکثریت افراد آن در اکثر مواقع ضوابط اخلاقی را در رفتارها و در روابط خود لحاظ کنند. این تعریف تأکید دارد اکثریت افراد در اکثریت مواقع، چون ممکن است همه افرادی که جزء اکثریت اخلاقی هستند در مسواری اخلاق شکنی هم بکنند، اما این امر جامعه را از اخلاقی بودن خارج نمی‌کند.

به نظر می‌آید می‌توان این سه تعریف را از جامعه اخلاقی در نظر داشت. از آن جایی که تصور خود من آن است که اخلاق به رفتار و اراده مربوط می‌شود و به همین دلیل هم به مقدار زیادی به فرد و روابط میان افراد بستگی دارد، بنابراین وقتی پیشوند جامعه را بر آن می‌افزاییم، احتمالاً ناگزیر می‌شویم از آن تصویر مقدماتی معمولاً مورد قبولی که از اخلاق داریم، فاصله بگیریم. به همین دلیل مستقل از تعاریفی که ما از یک فرد اخلاقی داریم، در تعاریف ممکن از جامعه اخلاقی، روی جامعه تأکید می‌کنیم. به هر حال باید فرقی بین جامعه اخلاقی و فرد اخلاقی، حداقل در تعریف داشته باشیم.

اما من به کدام یک از این سه تعریف نزدیک‌تر هستیم؟ در واقع من وقتی به جامعه اخلاقی اشاره می‌کنم، آن را به هر سه معنا به کار می‌برم. یعنی معتمد ما می‌توانیم به هر سه معنا از جامعه اخلاقی صحبت کنیم، ولی هر کدام مقتضیات و پیامدهایی دارد. هیچ کدام از این دیدگاه‌ها، نفی جامعه اخلاقی نیست، بلکه سه زاویه دید، سه تعریف یا سه نوع حساسیت است. ولی اگر بخواهم مرز بین جامعه و فرد را متمایز کنم

بیشتر جامعه بدون اختلال هنجاری را جامعه اخلاقی در نظر می‌گیرم.

باید در تعریف‌هایمان به طیف‌بندی هم توجه کنیم، متناسب با این که درباره چه چیزی حساس هستیم، تعریفمان از جامعه اخلاقی فرق خواهد کرد. من از سه نوع حساسیت صحبت کردم. حساسیتی که روی نظم اجتماعی است، حساسیتی که روی هنجارهاست و حساسیتی که روی رفتارهای افراد تشکیل‌دهنده جامعه است. در هر حال به سه نوع حساسیت اشاره شد، نسبت به آن که چه چیزی باید اخلاقی باشد تا از یک جامعه به عنوان جامعه اخلاقی نام ببریم.

دباغ: ابتدا نکته‌ای در باب سخنان آقای علوی تبار عرض می‌کنم. یکی این که درباره فضیلت عدالت سخن گفتند و آقای کدیور هم اشاره کردند که شاید یک تعریف مناسب از جامعه اخلاقی همان جامعه عادلانه باشد. به نظر من باید حساب فضائل اخلاقی را از وظایف و ارزش‌های اخلاقی جدا کنیم. فرض کنید من چیزی از شما گرفته‌ام، آیا اخلاقاً موظف به باز پس دادن آن هستم؟ این حداقل روابط اجتماعی را اخلاقاً توضیح می‌دهد. وظیفه‌گرا آن را وظیفه خود می‌داند، نتیجه‌گرا هم معتقد است آثار و نتایجی که بر این قضیه محتمل می‌شود، به نفع جامعه است. اما هنگامی که از فضیلت شجاعت سکوت و ایثار صحبت می‌کنیم، نمی‌توان به افراد جامعه گفت چرا شما اهل ایثار نیستید. این مساله از حداقل‌های اخلاقی فراتر است. نمی‌توان دیگران را مذمت کرد که چرا شجاع نیستند یا بخشش نمی‌کنند. این حسنی است که خیلی‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند داشته باشند. در بحث اخلاق در سطح جامعه، باید به کف و حداقل‌های اخلاقی بسنده کرد. به همین دلیل اخلاقیون معتقدند اخلاق فضیلت محور هیچ‌گاه به صورت قاعده در سطح جامعه بدیدار نمی‌شود. اگر ما بنا بر توصیفی که جامعه‌شناسان اخلاق ارائه داده‌اند، هرم پراکندگی کنشگران اخلاقی را در نظر بگیریم، اگر مرادمان از فضیلت همان Virtue باشد، خواهیم دید کمترین کنشگران اخلاقی تنظیم مناسبات و روابط خود را بر اساس Virtue انجام می‌دهند. کنشگران اخلاقی فضیلت‌مدار از نخگان جامعه‌اند و این قبیل افراد در نوک هرم قرار دارند.

بنابراین در این هرم پراکندگی کنشگران اخلاقی، بیشترین افراد تنظیم مناسبات و مرادفات اخلاقی

خود را برحسب تسوری‌های نتیجه‌گرا انجام می‌دهند. همان‌طور که اشاره شد، هدف این تسوری‌ها کسب ثواب و دفع عقاب است. حتی اگر به تنظیم مناسبات و روابط کنشگران اخلاقی دیندار هم بنگریم، باز کسب ثواب و دفع عقاب محوریت دارد. حال این کسب ثواب و دفع عقاب ممکن است اخروی باشد که عموماً برای دینداران همین‌طور است. از عموماً دینداران که بگذرید، در اکثر جوامع همین قاعده حاکم است. بعد از آن نوبت به وظیفه‌گرایان می‌رسد که در این هرم پراکندگی میزان کمتری را به خود اختصاص می‌دهند. در راس هرم نیز فضیلت‌مداران یا کسانی‌اند که تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی‌شان برحسب فضایل اخلاقی است. پس اگر فضیلت را دقیقاً معادل Virtue قرار دهیم و از فضیلت عدالت به عنوان رکن رکن جامعه اخلاقی سخن بگوییم، مرادمان از فضیلت؛ آن معنی اصطلاحی که عرض کردم نخواهد بود یا اگر این باشد، به نظر می‌آید معطوف به سقف یا راس هرم است که شاید نتواند جامعه اخلاقی را به خوبی برای ما توضیح دهد. همچنین لازم است توضیح داده شود که آیا مدل راولزی مونیستیک است یا پلورالیستیک؟

اما در پاسخ به سوالی که در ابتدا طرح شد، من هم فکر می‌کنم جامعه اخلاقی، جامعه‌ای است که در آن سوبیه پلورالیستیک یا کثرت‌گرایانه اخلاقی به صرافت طبع از کنشگران اخلاقی ساطع می‌شود. تاکید می‌کنم که اکثریت افراد در تنظیم مناسبات و روابط خود، گویی بر اساس آثار و نتایجی که بر افعال اخلاقی مترتب می‌شود، عمل می‌کنند. گدیور: فکر می‌کنم اگر تمرکزمان روی خود اخلاقی بودن جامعه باشد، فرع بر این که از کدام رویکرد به اخلاق نگاه می‌کنیم، زودتر به نتیجه می‌رسیم.

اصل مطلب در مورد تعریفی که ارائه شد یعنی حناقل ضوابط اخلاقی که البته تعریف جامع و مانعی است، آن است که حناقل ضوابط چیست؟ این‌جا می‌توانیم مشخصاً به چند سوال هم پاسخ دهیم تا بحث سریع‌تر پیش برود. یکی این که این اخلاقی بودن، صفت فرد است یا صفت نهادها؟ یا صفت هر دو است؟ و دیگر، وقتی می‌گوییم اکثر افراد باید در اکثر موارد اخلاقی عمل کنند، یا به تعبیر دیگر بهنجار عمل کنند یا فضایل را پاس بدارند مرادمان دقیقاً چیست؟ به عبارت دیگر، سوال دوم می‌رسد حناقل ضوابط اخلاقی چیست؟ علوی تبار: بهتر است به دو سوال جواب دهیم:

یکی این که آیا تعریف فرد اخلاقی با تعریف جامعه اخلاقی فرق می‌کند؟ در واقع این همان موضوعی است که آقای گدیور به آن اشاره کردند. وقتی از جامعه اخلاقی صحبت می‌کنیم، باز می‌گردیم به آن سامان اجتماعی، یعنی نوعی نظم اجتماعی که در پی آن هستیم. اصطلاح فضیلت در این‌جا به مفهوم خاصی که در نظریات اخلاقی مطرح می‌شود، نیست. منظور از فضیلت آن چیزی است که از نظر اخلاقی مطلوب محسوب می‌شود. می‌توان این سوال را مطرح کرد که آیا فضیلت اجتماعی با فضیلت فردی فرق می‌کند یا خیر؟ این ادامه همان سوال قبلی است. به نظر من فرد اخلاقی یک مقوله است و جامعه اخلاقی مقوله‌ای دیگر. تعریف راولز به این دلیل مهم است که سعی می‌کند در مقابل تعاریفی که از اخلاق برای سنجش رفتارهای فردی داریم، به ما معیاری برای سنجش اخلاقی بودن سامان و نظم اجتماعی بدهد.

البته همین‌جا باید تاکید کنم که راولز به دنبال تقلیل‌گرایی اخلاقی نیست. راولز هم به هر حال وظیفه‌گراست و در فضایی کانتی در مورد اخلاق صحبت می‌کند. او به هیچ وجه معتقد نیست عدالت تنها فضیلت اجتماعی است یا تنها فضیلتی است که می‌تواند به کمک آن به اجتماع سامان داد. اما ظاهراً عدالت را برترین و مهم‌ترین فضیلت اجتماعی یا معیار سنجش اخلاقی بودن یک نظم اجتماعی در نظر می‌گیرد.

اگر فرد اخلاقی را انسانی در نظر بگیریم که در اکثر مواقع بر اساس معیارهای اخلاقی عمل می‌کند، می‌توان جامعه اخلاقی را هم به همین صورت تعریف کرد. یعنی در اکثر مواقع، مردم دارای این دو خصوصیت هستند: یکی این که اکثراً اخلاقی عمل می‌کنند و دیگری این که به رفتار اخلاقی دیگران حساس هستند. اگر نهاد را هم به این حوزه وارد کنیم، بحث‌هایی درباره خود نهاد و مبنای آن پیش می‌آید.

گدیور: این‌جا سوال جدی‌تری مطرح می‌شود، آیا می‌توانیم فرض کنیم جامعه‌ای با نظم اخلاقی داشته باشیم اما با افرادی ضد اخلاقی؟ علوی تبار: ظاهراً راولز می‌گوید می‌شود. گدیور: جامعه عادلانه با افراد غالباً ظالم؟ علوی تبار: البته ظلم بحث دیگری است. گدیور: اگر عدالت بالاترین فضیلت است، چرا نتوان از امکان ظلم فردی در جامعه اخلاقی بحث کرد؟ می‌توان به جای ظلم از واژه دروغ استفاده کرد. شهروندان جامعه اخلاقی دروغ می‌گویند؛

این اشکال دارد. نکته‌ای که بر آن تکیه کردم، این بود: هم افراد و هم نهادها رفتار اخلاقی داشته باشند. مثلاً مهم‌ترین نهاد جامعه دولت است. اگر دولتی رفتار غیر اخلاقی داشته باشد، این جامعه غیر اخلاقی است. حال اگر دولت اخلاقی عمل کند، اما اکثر افراد در اکثر زمان‌ها غیر اخلاقی رفتار کنند، چه؟ می‌خواهم بگویم اگر صرفاً بر سامان یا نظم اجتماعی تمرکز کنیم، ولی افراد را لحاظ نکنیم، این نوعی نقص محسوب می‌شود؛ اگر هم صرفاً آحاد جامعه را ملاک بحث قرار دهیم و به نهادهای اجتماعی، نظم اجتماعی و سامان اجتماعی توجهی نکنیم، این هم نقیصه دیگری است. اما اگر مجموعه را در نظر بگیریم، جامعه اخلاقی جامعه‌ای است متشکل از افراد اخلاقی و نهادهایی که در اکثر مواقع رفتاری اخلاقی دارند چرا که بالاخره اخلاقی بودن صفت رفتار است. ضمناً رفتار را وقتی به جامعه نسبت می‌دهیم، همه نظم اجتماعی ذیل رفتار به معنای عمومی قرار می‌گیرد و چیزی خارج از آن نخواهد بود. علوی تبار: نظر شما این است که اگر مجموعه افراد جامعه دارای فضایل اخلاقی باشند، آن نظم اجتماعی که مد نظر است، محقق می‌شود؟ گدیور: نه، در تعریف من تاکید روی هر دو است. می‌توانیم جامعه‌ای با افراد متخلق داشته باشیم، ولی با نظامی غیر اخلاقی؛ یعنی اخلاق در ساختار جامعه نهادینه نشده باشد. همچنین می‌توان جامعه‌ای را فرض کرد با رفتار و سامان اخلاقی و افراد غیر متخلق. فکر می‌کنم که هر یک از این دو جامعه بر فرض تحقق، اخلاقی نیستند. صفت اخلاقی را هنگامی به جامعه نسبت می‌دهیم که هم بیرون داد آن جامعه اخلاقی باشد و هم رفتارشان. این دو لازم و ملزوم هم هستند. در عالم واقعیات بسیار دشوار است افراد متخلق منهای سامان اجتماعی اخلاقی و یا برعکس آن را داشته باشیم.

علوی تبار: توصیه من برای رفع این مساله آن است که جامعه اخلاقی را این‌گونه تعریف کنیم: جامعه اخلاقی جامعه‌ای است که: ۱. اکثریت افراد آن در اکثریت مواقع اخلاقی رفتار کنند؛ ۲. نظم اجتماعی آن بر مبنای ارزش‌های اخلاقی سامان یافته باشد؛ ۳. نظم اجتماعی، تسهیل‌کننده رفتارهای اخلاقی فردی باشد. گاهی جامعه‌ای عدالت را رعایت می‌کند، ولی ممکن است نسبت به راستگویی به اصطلاح خنثی باشد. نظم اجتماعی این جامعه عادلانه

است، اما راستگویی برایش مهم نیست. **کدیور:** به نظر می‌رسد غیر از آن دو مولفه اصلی، یعنی رفتار افراد و رفتار اجتماع، مقوله سومی وجود ندارد.

اصولا فکر می‌کنم جامعه‌ای که واجد هر دو مولفه باشد، اخلاقی است یا الاقل اگر تفکیکی قائل باشیم، بالاترین حد آن تسهیل و تشویق است و پایین‌ترین حد آن، این است که نسبت به ارزش اخلاقی خنثی باشد. ولی این دو رکن هیچ کدام به دیگری قابل تحویل نیست، نه نهادها یا به قول شما سامان اجتماعی را می‌توان به افراد تحویل کرد و تقلیل داد و نه بر عکس. اما شرط سامان اخلاقی با نظم اخلاقی یا نهادینه شدن اخلاق، آن است که حتما مسهل و مشوق ارزش‌های اخلاقی هم باشد.

علوی تبار: در این جا می‌خواهم تعریف آقای دباج را هم اضافه کنم و آن فقدان موانع. یعنی نهادها و مجموعه مناسبات، فرد را به کار غیر اخلاقی تشویق نکند. جامعه اخلاقی باید مکانیزمی هم برای اخلاقی ماندن داشته باشد. مثلا کار اخلاقی را مجازات نکند یا دروغگویی پاداش نگیرد.

کدیور: می‌رسیم به این که مرادمان از حداقل ضوابط اخلاقی چیست؟

دباج: من از همین حداقل ضوابط اخلاقی شروع می‌کنم و سپس در این باره که اخلاقی بودن صفت فرد است یا نهاد، صحبت می‌کنم. این جا شاید اتخاذ نظریه اخلاقی لا به شرط نباشد. یعنی اگر فرض کنیم شما تئوری وظیفه‌گرایانه

را بپذیرید، اقتضائاتی برای صورت‌بندی حداقل ضوابط اخلاقی دارید و اگر تلقی نتیجه‌گرایانه را بپذیرید، به همین ترتیب؛ به نظر می‌رسد در این جا حداقل ضوابط اخلاقی کاملا ارتباط وثیقی دارد با این که "خوبی و بدی" یا "بایستگی و نبایستگی" را که از مهم‌ترین مفاهیم اخلاقی هستند، چگونه توضیح می‌دهیم.

درباره این که اخلاقی بودن صفت فرد است یا نهاد، بحث کردیم. حالا اگر بتوان از یک مدل تعاملی یا تعادلی سخن گفت، من با این مدل همدلی بیشتری خواهم داشت. راولز تعبیری دارد تحت عنوان "تعادل تامل‌ورزانه". مثلا پاره‌ای از واکنش‌های شیمیایی هستند که دو سویه‌اند، هم از این سو ترکیب می‌شوند و محصول می‌دهند و هم محصول در شرایطی می‌تواند دوباره به مواد اولیه تبدیل شود. حال اگر به این معنا، تعادل یا تعامل یا به قول آقای کدیور ترکیبی از این دو به وجود آید، همان رابطه تعادلی میان فرد و جامعه خواهد بود. در این جا فرد، پهنه کنشگران اخلاقی است. در این صورت افراد تأثیری بر نهاد می‌گذارند و نهاد هم تأثیری بر افراد دارد. این مدل تعادلی، گویی هم از این سو به آن سو می‌رود و هم از آن سو به این سو و هر چقدر یک طرف کمتر باشد، کمتر می‌توان طرف دیگر را به صفات اخلاقی متصف کرد. این بحث اعم از بحثی است که آقای علوی تبار طرح کردند و درباره

رفتارهای فردی و هنجارها بود. **کدیور:** توجه داریم که هدفمان از بحث جامعه اخلاقی، این است که به آگاهی‌های عمومی اضافه کنیم و تا حدودی هم ملموس صحبت کنیم. بر این اساس فکر نمی‌کنم چندان لزومی داشته باشد که وارد بحث مکاتب اخلاقی شویم. البته این بحث در جای خود جایگاهی مهم در بحث ما دارد، اما فعلا ما با جامعه‌ای مواجهیم که مشکلات اخلاقی جدی دارد و با هر نظریه اخلاقی هم که به آن نگاه کنیم، مشکل همچنان باقی است، از این رو بهتر است روی مباحث مشترک تمرکز کنیم.

شاید بتوان از این زاویه به بحث نگریست که اگر می‌خواهیم جامعه‌ای اخلاقی داشته باشیم، چه کنیم تا جامعه به حداقل‌های اخلاق نزدیک شود. حوزه‌هایی که پیشنهاد می‌کنم درباره آن‌ها بحث کنیم، حوزه اخلاق و اقتصاد است. به شکل مشخص، منظور آن است که جامعه اخلاقی در حوزه اقتصاد چه حداقل‌هایی را باید رعایت کند؟ حوزه‌های دیگر، اخلاق و سیاست، اخلاق و فرهنگ، اخلاق و حقوق و اجتماع هستند. این جا اجتماع در مقابل اقتصاد، سیاست، فرهنگ و حقوق قرار می‌گیرد و مباحثی را که در آن‌ها نمی‌گنجد، شامل می‌شود. در واقع برای ملموس تر و عینی تر شدن بحث، لازم است به این ۵ حوزه اقتصاد، سیاست، فرهنگ، حقوق و اجتماع نگاه کنیم. اکنون در مورد هر کدام توضیحی اجمالی ارائه می‌کنم.

جامعه اخلاقی در حوزه اقتصاد چه حداقل‌هایی را باید رعایت کند؟ می‌توان از نکات و جزئیات بشمارای سخن گفت، اما



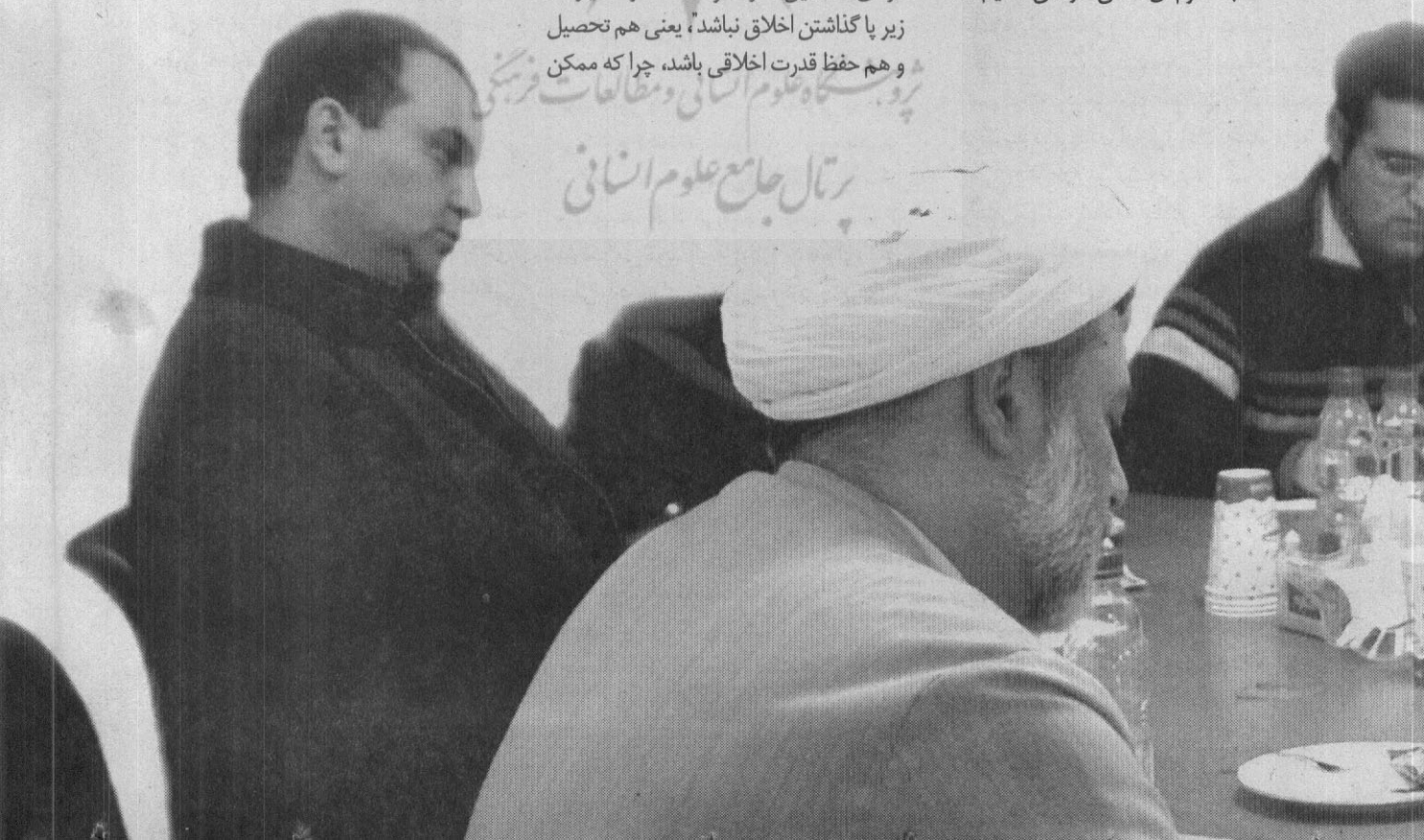
می‌خواهیم حداقلی را دنبال کنیم که کاملاً ملموس باشد. از این زاویه "جامعه اخلاقی جامعه‌ای است که تحصیل کفاف و رفاه در آن متوقف بر زیر پا گذاشتن ضوابط اخلاقی نباشد". این نکته را در ابتدا مطرح کردم، چرا که به نظر می‌رسد اگر بخواهیم واقع‌گرایانه بنگریم، بزرگ‌ترین دشمن جامعه اخلاقی همین نکته اول است. جامعه‌ای که تحصیل کفاف در آن متوقف بر زیر پا گذاشتن ضوابط اخلاقی باشد، هرگز اخلاقی نخواهد بود، هر چند همه موارد دیگر آن را تأمین کنیم. به عبارت دیگر، این تعبیری از سخن پیامبر اکرم (ص) است که فرمود: "کاد الفقر ان یکون کفراً". حال اگر از این زاویه نگاه کنیم، به نظر می‌رسد فقر نه فقط به کفر می‌انجامد، بلکه در اکثریت مردم به مرگ اخلاق هم می‌انجامد. ضمناً توجه داریم که قرار نیست در مورد نخبگان صحبت کنیم. همچنین در این جا روی این دو واژه تأکید می‌کنم، یکی کفاف و دیگری رفاه. کفاف به تعبیر امروز اقتصاد، همان خط فقر است. اگر انسان بخواهد به لحاظ اقتصادی، یک زندگی حداقلی داشته باشد، باید بتواند بدون این که دروغ بگوید، فریب دهد، غدر کند و نقض عهد کند، این حداقل را تأمین کند. اما اگر فرد مجبور باشد برای تحصیل حداقل اقتصادی تن به هر ذیلتی بدهد، چنین جامعه‌ای، جامعه اخلاقی نیست، چه در نهاد چه در فرد. به نظرم آن سخن مارکس تعمیم داد،

اما در مورد کفاف باید آن را پذیرفت. این امری پایه‌ای است و مسائل دیگر در مرتبه بعدی قرار می‌گیرند. رفاه بالاتر از خط فقر است، یعنی بیش از حداقل‌های اقتصادی. چنین نیست که بخواهیم جامعه‌ای درویش مسلک تربیت کنیم. ما جامعه‌ای می‌خواهیم که امکان مرفه شدن در آن باشد و مرفه شدن در آن به زیر پا گذاشتن اخلاق نینجامد. به همین دلیل به هر دو مورد اشاره کردم. هم رفع فقر باید اخلاقی باشد و هم مرفه شدن. جوامعی داریم که اولی را تأمین می‌کنند، اما برای دست یافتن به رفاه، باید اخلاق را زیر پا گذاشت. البته منظور قانون نیست، گاه می‌توان قانونی و در عین حال غیراخلاقی عمل کرد و مرفه شد. اگر رفاه را در تعریف خود لحاظ کنیم، یعنی عملاً قائل شده‌ایم که می‌توان برای تحقق رفاه غیراخلاقی عمل کرد. از سوی دیگر، یک تعریف سلبی هم ارائه شد، یعنی تحقق هیچ کدام از این دو به زیر پا گذاشتن فضایل اخلاقی نینجامد. می‌توان تعریف دقیق‌تری ارائه کرد، اما چون از حداقل‌های اخلاقی سخن می‌گوییم، به همین تعریف بسنده کردیم. اگر بخواهیم بالاتر رویم، باید بگوییم نه تنها به زیر پا گذاشتن اخلاق نینجامد، بلکه آن را تقویت هم نکند. در حوزه دوم که اخلاق و سیاست باشد، می‌توان اخلاق را چنین تعریف کرد که "جامعه‌ای که در آن تحصیل قدرت و حفظ قدرت نیازمند زیر پا گذاشتن اخلاق نباشد، یعنی هم تحصیل و هم حفظ قدرت اخلاقی باشد، چرا که ممکن

است شخصی به شکل اخلاقی به قدرت برسد، اما به شکلی غیر اخلاقی آن را حفظ کند. در این جا مراد از اخلاقی لزوماً نه قانونی است و نه دینی. چرا که ممکن است بتوان مبتنی بر برخی قرائت‌های دینی، ادعا کرد هم تحصیل قدرت و هم حفظ آن شرعی است؛ در این صورت گرچه هر دو می‌تواند شرعی باشد، اما لزوماً اخلاقی نخواهد بود و به همین شکل هر دو می‌توانند قانونی باشند، اما اخلاقی نباشند. در ادامه به این بحث می‌روم که شرعی بودن مساوی اخلاقی بودن نیست.

در مورد اخلاق و فرهنگ فکر می‌کنم مهم‌ترین بحثی که باید به آن پرداخته کرامت انسان است. به این ترتیب جامعه‌ای اخلاقی است که رعایت کرامت انسانی در آن بالاترین ارزش یا ارزش مهم یا اصلی باشد. کرامت انسانی در این حوزه فوق‌العاده اهمیت دارد. برخی اموری که در جوامع یا جامعه ما اتفاق می‌افتند، نافی کرامت انسانی هستند. گاه فرد برای انجام یک کار عادی مجبور می‌شود، کرامت انسانی خود را نقض کند. در مورد اخلاق و حقوق هم باید بگوییم مراد از حقوق، مجموعه علوم حقوق است، یعنی اعم از حقوق مدنی، حقوق تجارت، حقوق عمومی، خصوصی و... "جامعه اخلاقی در حوزه حقوق، جامعه‌ای است که در آن قانون عادلانه، نظام عادلانه و روابط عادلانه حاکم باشد." قانون

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



شخصیت مستقلی دارد. بعضی اوقات قانون، مثلا نظارت استصوابی در قانون انتخابات جمهوری اسلامی ایران، قانونی غیر عادلانه است. گاهی قانون عادلانه است و بحث ما درباره نظام عادلانه است. نظام عادلانه، به شکلی که آقای علوی تبار اشاره کردند، سامان مندی عادلانه دارد. جوامعی هستند که هیچ قانون مدونی ندارند، اما نظام آن‌ها عادلانه است. مثلا انگلستان قانون مدون ندارد، رویه دارد. روابط عادلانه هم چیز دیگری است. گاه در حوزه ترافیک می‌بینید پلیس وظیفه‌اش را درست انجام می‌دهد، قانون هم قانون درستی است، اما ما روابط درستی نداریم. یعنی فکر می‌کنیم اگر این مسیر را زودتر طی کنیم، بهتر است و توجهی نمی‌کنیم. این مساله می‌تواند به قیمت نقض حقوق دیگران باشد. بنابراین روابط را جدا در نظر گرفتیم. روابط به اهمیت دو مورد اول نیست، اما می‌تواند مساله‌ساز باشد. همه این موارد را در حوزه عمومی، در حوزه مدنی، در حوزه کار و تجارت، روابط بین‌الملل، حقوق خصوصی، حقوق عمومی و... می‌توان مطرح کرد.

حال می‌رسیم به اخلاق و اجتماع که جامع‌تر از موارد پیش است. در این حوزه تعریفه جامعه اخلاقی "جامعه‌ای است که در آن ترقی، رشد و ارتقا نه تنها متوقف بر زیر پا گذاشتن اخلاق نباشد، بلکه در گرو رعایت بیشتر ضوابط اخلاقی باشد". یعنی جامعه‌ای برای فردی که می‌خواهد در این جامعه بالاد و شکوفا شود، باید دو چیز فراهم باشد؛ یکی این که بالندگی او متوقف بر زیر پا گذاشتن اخلاق نباشد و دیگر، این که بالندگی‌اش در گرو رعایت بیشتر ضوابط اخلاقی باشد. واقعیت آن است که یکی از مشکلات امروز جامعه ما این است که اگر فردی بخواهد رشد کند، باید نفاق بورزد. چنین جامعه‌ای نمی‌تواند جامعه اخلاقی باشد. همچنین ذیل همین بحث اخلاق و اجتماع،

می‌توان گفت "جامعه اخلاقی، جامعه‌ای است که در آن بین اخلاق و اقتدار نسبت مستقیم برقرار باشد". اقتدار^۳ می‌تواند اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی، دینی و... باشد. شاید مفهوم اقتدار، مادر همه این موارد باشد، اما لازم بود همه این‌ها را بگوییم تا به این مفهوم برسیم. اگر بخواهیم در جامعه مقتدر باشیم و اقتداری هم که به دست می‌آوریم، به نظرم طبیعی حاصل شده باشد، این اقتدار باید با اخلاق نسبت مستقیم داشته باشد؛ یعنی هر چه من اخلاقی‌تر باشیم، اقتدار هم افزایش یابد و هر چه از ضوابط اخلاقی دورتر شوم، اقتدارم کاهش یابد. این اقتدار هم می‌تواند صفت فرد باشد و هم صفت نهادهای اجتماعی. در واقع مقتدرترین کنشگران جامعه و نهادهای اجتماعی، باید اخلاقی‌ترین آن‌ها باشند. در این صورت جامعه‌ای اخلاقی داریم. باید از این پنج مولفه که می‌توان هر کدام را ریزتر کرد، برای توصیف جامعه اخلاقی استفاده کرد. زاویه دیگری هم وجود دارد که می‌توان از آن منظر به جامعه اخلاقی پرداخت. در این زاویه، می‌توان اخلاق را با قانون و دین مقایسه کرد. به نظرم این مقایسه بسیار ضروری است. در حوزه قانون و دین، جامعه ملموس برخورد می‌کند و تک‌تک شهروندان این مفاهیم را می‌فهمند. مثلا وقتی از "ثواب دینی" سخن می‌گوییم، افراد می‌فهمند چه امری بر آن مترتب می‌شود. البته درباره جنبه‌های منفی خیلی راحت‌تر می‌توان بحث کرد، مثلا این که "معصیت شرعی" چیست؟ معصیت در جامعه دینداران قبیح‌ترین امر است. یعنی برای یک دیندار، بدترین و قبیح‌ترین امر، معصیت است. در این جا به اصطلاح واحد بحث ما معصیت است. در حوزه قانون، سازگاری با قانون معیاری برای شهروند خوب بودن محسوب می‌شود، اگر فردی قانون را زیر پا بگذارد مرتکب "جرم" شده است. قصد دارم اخلاق را با دو مفهوم معصیت و جرم مقایسه کنم. "جامعه اخلاقی جامعه‌ای است که قبح تخلف

اخلاقی در آن کمتر از قبح معصیت دینی و جرم قانونی نباشد".

برای این که ببینیم جامعه امروز ما اخلاقی هست یا نه، قانونی هست یا نه، دینی هست یا نه، می‌توان یک مقایسه ساده کرد. اگر کسی در جامعه به یکی از افعالی که معصیت دینی شمرده می‌شود، بپردازد، خیلی راحت درباره‌اش می‌گویند چه فرد بدی است، اما اگر مرتکب جرمی شد، قبح آن جرم در جامعه به هیچ وجه به اندازه معصیت دینی نیست و به همین خاطر ما هنوز با جامعه قانونی هم فاصله داریم. گاه در جامعه ما عمل فردی که از مالیات فرار می‌کند، قبح شمرده نمی‌شود و حتی زرنگی محسوب می‌شود. حال می‌رسیم به این که فرد صرفا تخلف اخلاقی انجام دهد و کارش قبح دینی هم نداشته باشد. مثلا دروغ هم در اخلاق تخلف است، هم اگر به اضرار غیر منجر شود، بار حقوقی و قانونی پیدا می‌کند و هم در حوزه دینی معصیت شمرده می‌شود. اما مواردی هستند که گرچه مشروعند، اما غیر اخلاقی‌اند، مانند برخی رفتارهای شرعی که شکل حقوقی هم برایشان درست شده اما اخلاقی نیستند. فرض کنید فردی در مناقصه‌ای با یک کلاه شرعی پیش رفته و برنده هم شده است. آیا جامعه ما قبح این را کمتر از قبح معصیت دینی یا جرم قانونی می‌داند؟ اگر پاسخ ما منفی است، به راحتی می‌توانیم بگوییم این جامعه، جامعه‌ای اخلاقی نیست.

ظاهرا در جامعه ما، نهاد اخلاق یا به اصطلاح مبانی اخلاقی، اقتدار لازم را ندارند.

دباغ: قصد ندارم درباره نکاتی که در این پنج حوزه مطرح شد، اتخاذ موضع کنم، بلکه می‌خواهم از منظر آن نظریه اخلاقی که بتواند حداقل آن ضوابط اخلاقی را تنظیم کند یا توضیح

دهد، به مساله بپردازم. مناسبات و ضوابط اخلاقی کنشگران را می‌توان برحسب اخلاق نتیجه‌گرا تنظیم کرد و چه بسا بسیاری از این نکاتی را که گفته شد بتوان ذیل آن صورت‌بندی کرد. به نظر می‌رسد در جامعه ما مفهوم مصلحت یا مفهوم فایده آن قدر که باید، بار مثبت ندارد، خصوصا اگر مفهومی مثل مفهوم سود را در زبان فارسی در نظر داشته باشیم، بار بسیار منفی خواهد داشت. در حالی که می‌توان از مفهوم فایده که فکر می‌کنم معادل مناسب‌تری برای Utility باشد، استفاده کرد. در فایده‌انگاری، مراد به حداکثر رساندن فایده‌ای است که اکثریت افراد یک جامعه از آن نصیب می‌برند؛ این که فرد بداند مصلحت یا لذت یا فایده‌ای که می‌برد، در گرو فایده‌ای است که به دیگران می‌رسد و بالعکس. و اگر ما تلقی خودمحورانه یا اگوئیستی، از مفهوم فایده نداشته باشیم (همان طور که پاره‌ای از اخلاقیون هم گفته‌اند، اساسا خودمحوری را در عداد مکاتب اخلاقی تلقی کردن شاید تعبیر مناسبی نباشد)، چه بسا در بسیاری از این حوزه‌ها بتوان برای ملموس کردن اتفاقات از این مفهوم استفاده کرد. فکر می‌کنم این امر معطوف به راهکاری در سطح کلان هم هست. شاید بد نباشد در همان حوزه ترافیک مثالی بزنم. اگر از مفهوم وظیفه یا فضیلت شروع کنیم، به نظر نمی‌آید بتوان اکثر جامعه را با این مفاهیم مجاب کرد یا توقع داشت این مفاهیم ضمانت عملی یا اجرایی داشته باشند. اگر از خود مفهوم فایده یا وصفی که گذشت، شروع کنیم و بگویم رفت و آمد آسان در خیابان، در گرو رعایت خیلی از قوانین است که شاید به ظاهر سخت باشند، اما نهایتا آثار و نتایج مترتب بر آن به نفع شهروندان است، این امر کاملا صورت‌بندی اخلاقی دارد. هیچ اشکالی ندارد که فرد متعاقب رعایتی که می‌کند و متعاقب نصیبی که از کل جامعه می‌برد، یک فایده شخصی هم ببرد، به نظر می‌آید یکی از راهکارهایی که کمک می‌کند بحث را درباره حداقل ضوابط اخلاقی در جامعه پیش ببریم،

تاکید بر همین مفهوم فایده باشد، البته فایده‌ای که نصیب اکثریت افراد جامعه می‌شود نه فایده‌ای که نصیب فرد می‌شود. این هیچ منافاتی ندارد که عده‌ای تنظیم مناسبات و روابط اجتماعی‌شان را برحسب وظایف اخلاقی یا به تعبیری که کانت می‌گفت به اقتضای انسانیت خود انجام دهند. به همین ترتیب کاری که مالا و نهایتا منفعت و فایده‌ای برای اکثریت افراد جامعه به دنبال ندارد، ممکن است کاری غیراخلاقی یا ضد اخلاقی محسوب شود و حتی احيانا ترجمه حقوقی هم داشته باشد یا در مقام آموزش یا فرهنگ‌سازی به خوبی صورت‌بندی شود، حتی می‌تواند تبیین دینی داشته باشد، یعنی در جامعه‌ای مثل جامعه ما که اکثریت افراد آن دیندارند و احتمالا دین می‌تواند پشتوانه اخلاق باشد، این صورت‌بندی می‌تواند کاملا در تلائم با آموزه‌های دینی باشد. بنابراین به نظرم هم در مقام صورت‌بندی و به دست دادن فهرستی از حداقل ضوابط اخلاقی و هم در تعیین نظم اجتماعی یا هنجارهای اجتماعی که آقای علوی تبار به آن اشاره کردند، می‌تواند مفید باشد. در مرحله دوم هم وقتی به سراغ راهکارها می‌رویم، به نظر می‌رسد برای اکثریت جامعه عملیاتی‌تر و قابل طرح‌تر باشد. در صورت لزوم این مدل می‌تواند روی همان پنج حوزه‌ای که اشاره شد، اعمال شود. مثلا همین مساله نفاق؛ می‌توان توضیح داد که نفاق ورزیدن مالا به ضرر جامعه است و وقتی افراد جامعه نفاق بپورزند، نهایتا جامعه و تک‌تک افراد آن ضرر بیشتری می‌کنند.

علوی تبار: به نظرم این حداقل رعایت ضوابط اخلاقی را شاید بتوان با توجه به سه نکته توضیح داد. اولین نکته آن است که در جامعه مورد نظر ما، حقوق انسان‌ها نباید به گونه‌ای نظام یافته یا سیستماتیک نقض شود. به هر حال در همه جوامع گاهی اوقات حقوق افراد نقض می‌شود. مهم این است که آیا نقض حقوق سیستماتیک

هست یا نه؟ ثانیا نباید ارزش‌های اخلاقی به یک ارزش تقلیل یابند و فقط رعایت آن ارزش، معیار باشد. مثلا فقط رعایت حقوق الهی به عنوان اخلاق در نظر گرفته شود و چیزهای دیگری مثل دروغ‌گویی نادیده گرفته شود. در واقع باید اخلاقی بودن را در مراعات مجموعه‌ای از ارزش‌های اخلاقی دنبال کنیم و از تقلیل‌گرایی بپرهیزیم. نکته آخر هم این است که داوری در باب رعایت حداقل ضوابط اخلاقی باید توسط عرف عمومی خود جامعه صورت گیرد.

به عبارتی، می‌خواهم بگویم در داوری درباره اخلاقی بودن رفتارها، نباید به نخبه‌گرایی روی آوریم یا تعریف‌ها را به قدری سخت کنیم که همه نتوانند قضاوت کنند. به نظرم می‌رسد که اخلاقی بودن، بخصوص در حوزه‌های اجتماعی، به یک داوری عرفی، هم در عموم مردم جامعه و هم در بیرون آن جامعه نیازمند است. یعنی اگر افراد جامعه آمریکا هم بخواهند درباره ما قضاوت کنند، کم و بیش احساس کنند ما افرادی اخلاقی هستیم. در واقع نباید اخلاق را خیلی خاص تعریف کرد به گونه‌ای که تصور کنیم می‌توانیم عملی را که عرف غیراخلاقی می‌داند، انجام دهیم و اخلاقی باشیم. معیارهای اخلاقی فرامنطقه‌ای و عام‌اند. من هم اعتقاد دارم که در رعایت حداقل ضوابط اخلاقی، می‌توان بین اخلاق و آداب فرق گذاشت. آداب می‌توانند منطقه‌ای و خاص باشند، ولی اخلاقی بودن مستلزم قضاوت‌های عمومی‌تری است و نمی‌توان آن را خاص کرد. داور این حداقل اخلاقی، فقط خود ما نیستیم.

کدیور: یعنی باید از نسبی بودن اخلاقی فاصله بگیریم؟

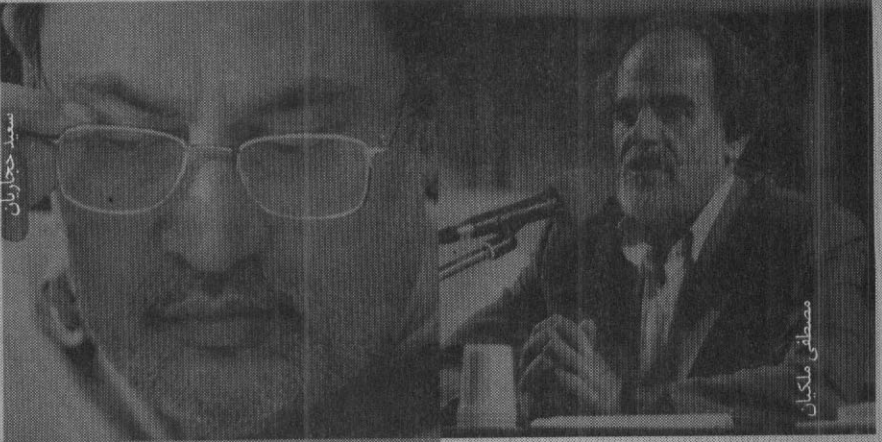
علوی تبار: بله این نسبی بودن اخلاق می‌تواند بسیار خطرناک باشد. حداقل اخلاقی بودن را می‌توان به راحتی زیر سوال برد، چون هر کس بنا به تعریف خودش اخلاقی است...

پانوش‌ها

1. Well ordered society
2. Basic Social Structure
3. Authority

تأملات ایرانی

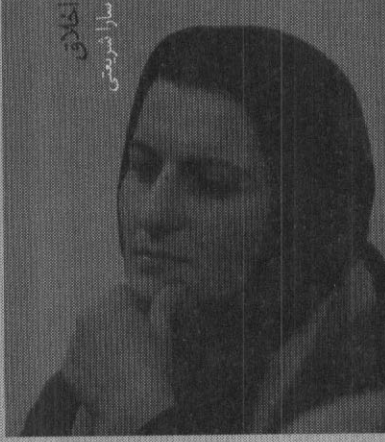
جامعه اخلاقی، انسان اخلاقی



فریضه و فضیله

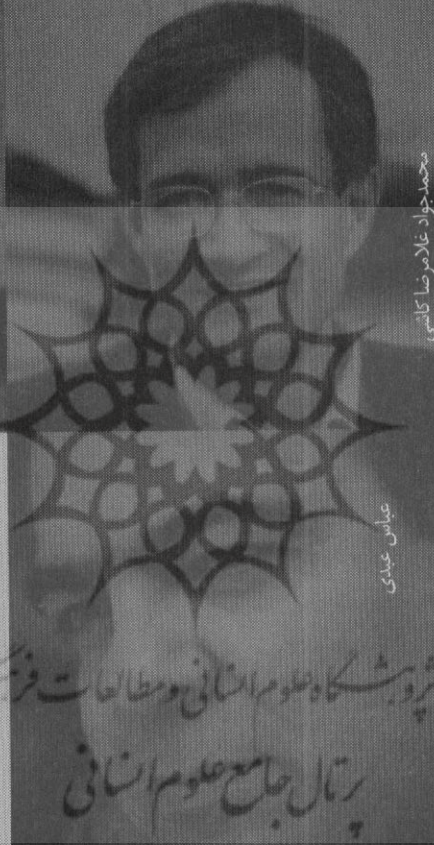
سعید حجازریان

مصطفی ملکیان



دور کیم و اخلاق

سارا شریعتی



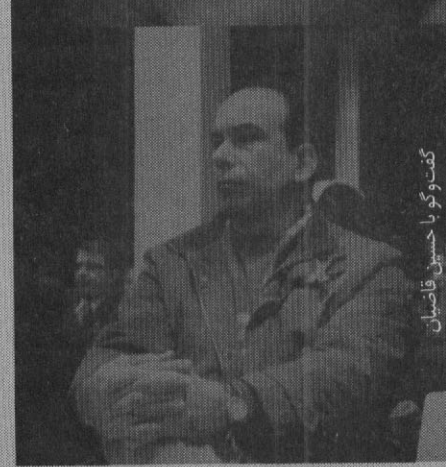
محمدجواد غلامرضا کاشی

چهار الگوی برقراری
نسبت میان اخلاق و سیاست

عباس عبنادی

سیاسی شدن منبع و
الگوهای اخلاقی عامل
ضعیف بروز کنش اخلاقی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



گفت‌وگو با حسن قاضیان

وضعیت اجتماعی اخلاق
در جامعه ایرانی